

چرایی انکار ولایت امیر مؤمنان علیه السلام با وجود اذعان به فضائل ممتاز ایشان

علی اصغر قربانی^۱، جواد سلیمانی امیری^۲

چکیده

ولایت بر مردم، حق ذاتی و انحصاری خدای متعال است. خداوند حق خود را به برگزیدگانش، پیامبران و اوصیای ایشان واگذار کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام وصی پیامبر خاتم علیه السلام، دارای فضائل و امتیازات انحصاری هستند که قرآن کریم و روایات نبوی به آن دلالت می‌کنند. ایشان در احتجاجات و مناظرات خویش بر حق ولایت بر دیگران، به آن فضائل استناد و استدلال می‌نمودند. با وجود اذعان مخالفان بر فضائل حضرت، آنان هیچ‌گاه حاضر به تن دادن به ولایت او نشدند. این مسئله‌ای است که شگفتی حق طلبان را در طول تاریخ برانگیخته است. هدف از این پژوهش، بررسی علل عدم پذیرش امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی شماری از مردم، چه به‌هنگام تعیین خلیفه یکم و چه سوم، با وجود اذعان به فضائل ایشان می‌باشد. این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی و با گردآوری کتابخانه‌ای مطالب انجام یافته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که زمینی‌انگاری و قبیله‌گرایی، عدل علوی، علل روانی‌ای همچون حسادت، حرص، بخل، حقد و عداوت، و نیز پایبندی بر عهدنامه «صحیفه»، از جمله دلایل انکار و رویگردانی از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

واژگان کلیدی: انکار، رویگردانی، ولایت، امیرالمؤمنین علیه السلام، فضائل، صحیفه

1. دکترای تاریخ تشیع از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

soleymaniamiri@iki.ac.ir

2. دانشیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

مقدمه

ولایت بر مردم، حق ذاتی و اولیه خدای متعال است و جز او کسی نمی‌تواند بر جان و مال مردم ولایت و حکومت داشته باشد. خداوند در نظام اجتماعی سیاسی، این حق خود را به برگزیدگان معصومش، پیامبران و اوصیای ایشان واگذار کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از نسلش، به‌عنوان اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هستند که آن حضرت در فرصت‌ها و موقعیت‌های گوناگون از جمله غدیر خم، آنان را به مردم شناسانده است. امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به دارایی فضائل و امتیازات انحصاری که قرآن کریم و روایات نبوی به آن گواهی می‌دهند، از سوی خداوند و به معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله، وصی و امام بلافصل مردم گشته است. آن حضرت، پیش و پس از خلافت ظاهری‌اش، در احتجاجات و مناشدات خویش بر حق ولایت بر دیگران، به آن فضائل استناد و استدلال می‌نمودند؛ ولی پرسش اساسی این است که با وجود برشماری فضائل اختصاصی و ممتاز حضرت و اذعان مردم به آنها، چه در وقت خلافت یکم (سقیفه) و چه سوم (شورای عمر)، چرا آنان به انتخاب و انتصاب الهی گردن نهادند و انتخاب دیگری نمودند.

از جمله پیشینه‌های بحث در این زمینه می‌توان به کتاب‌های پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی علیه السلام از آیت‌الله جعفر سبحانی و امام‌شناسی از کاشفی و شاکرین (قسمت مورد نظر به‌قلم نعمت‌الله صفری) اشاره کرد که در آنها، مواردی را به‌عنوان علل رویگردانی از امیرالمؤمنین علیه السلام بررسی نموده‌اند که عبارت است از: دنیاطلبی و عافیت‌خواهی، قوم‌محوری و قبیله‌گرایی، تازه‌مسلمانی بسیاری از مردم، کینه و عقده، منافقان و وجود تفکرات جاهلی مبنی بر جوان بودن حضرت علی علیه السلام. پژوهش پیش‌رو، تلاشی در جهت تکمیل زحمات گذشتگان و تبیینی دیگر از بحث مهم چرایی این رویگردانی است. ضرورت این بحث را می‌توان گامی دیگر در آشکارسازی حق عنوان نمود و تاحدی غبار از تاریخ فتنه‌زده صدر اسلام و چهره مظلومانه وصی پیامبر صلی الله علیه و آله زدود. این تحقیق با کنکاش در منابع حدیثی و تاریخی، درصدد بررسی و تبیین تازه‌ای از چرایی تن‌ندادن شماری از مردم به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و بلکه رویارویی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

پرسش اصلی این نوشتار چنین است: چرا با وجود اذعان مخالفان به فضائل ممتاز حضرت علی علیه السلام، از ولایت و امامت ایشان رویگردان شده و به مقابله برخاستند؟

برای پاسخ به این پرسش، پس از اشاره به زمینی‌انگاری و قبیله‌گرایی، عدل علوی و برخی علل و خاستگاه‌های روانی و اخلاقی، به بررسی مسئله «صحیفه» و التزام «اصحاب صحیفه» بر پایبندی به این عهدنامه و احادیث خودساخته قرارداد شده در آن، می‌پردازیم.

چراغی رویگردانی و مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود اذعان به فضیلت و برتری حضرت

در موارد گوناگون، چه در احتجاجات و مناشدات امیرالمؤمنین علیه السلام و چه در برخی موارد دیگر، مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام به فضائل آن حضرت اذعان نموده و گواهی داده بودند. یکی از این موارد، اعتراف عمر در ساعات پایانی عمرش بود، که به فرزندش گفت: «اگر مردم با این شخص (حضرت علی علیه السلام) بیعت کنند، آنان را به راه روشن خواهد کشاند و کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان را به پا خواهد داشت؛ ولی...» که در جای خود به آن پرداخته‌ایم.

مورد دیگر، زمانی بود که حضرت علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری می‌کرد. وقتی ایشان را نزد ابوبکر آوردند و به حضرت گفتند: با ابوبکر بیعت کن، فرمود: من از شما به این کار سزاوارترم... عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: تا وقتی که بیعت نکنی، رهایت نمی‌کنیم و حضرت در پاسخ فرمود: شیر را بدوش که بخشی از آن، از آن تو خواهد بود و کار را برای ابوبکر محکم بگیر که فردا آن را به تو بر می‌گرداند. در اینجا بود که ابوعبیده بن جراح به حضرت گفت: پسرعمو! تو کم‌سن و سال هستی و آنان بزرگان قوم تو هستند. تو تجربه آنان را نداری و به اندازه آنان نیز کارها را نمی‌شناسی. ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و همه جوانب کارها را در نظر می‌گیرد؛ بنابراین خلافت را به او بسپار. تو اگر زنده بمانی و عمری طولانی یابی، برای کار خلافت آفریده شده‌ای و سزاوار در دست گرفتن خلافت هستی؛ زیرا تو از امتیازات فضل، دین، دانش، فهم، پیشینه، نسب و دامادی برخوردار [و بدین سبب بر دیگران برتری داری]. (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۹-۲۸).

با وجود این اعتراف به برتری‌ها و فضیلت‌های حضرت علی علیه السلام، شگفتی برانگیز است که همان‌ها و یاران‌شان به مخالفت با صاحب فضیلت برخاستند! در ادامه به مواردی از علل این رویگردانی می‌پردازیم.

۱. زمینی‌انگاری و قبیله‌گرایی

بر اساس دلایل قرآنی و روایی، امامت همچون نبوت جایگاهی الهی است؛ یعنی خداست که هم نبی و هم وصی را برمی‌گزیند. از جمله دلایل الهی بودن امامت، می‌توان به آیه ابتلاء (بقره ۲، ۱۲۴) اشاره کرد، که با عنوان «عهد خدا» از آن یاد شده است. دلیل دیگر، آیه تبلیغ (مائده ۵، ۶۷) است، که امامت امری «نازل‌شده از طرف پروردگار»، و رساندن این امر به مردم، شرط کامل بودن رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان شده است. طبق این دیدگاه، امامت امری الهی، آسمانی و انتصابی است؛ نه زمینی، مادی و انتخابی. مردم مشورت یا مشارکتی در تعیین ولی ندارند؛ بلکه تکلیفشان پذیرش، بیعت و اطاعت از امام برگزیده، معصوم و هدایتگر است.

نگاه زمینی و مادی به امر امامت، یعنی تلقی امارت و حکومت ظاهری داشتن از آن. از جمله پیامدهای چنین نگاه ریاست طلبانه به حکومت، قبیله‌گرایی است؛ یعنی افراد تلاش می‌کنند تا ریاست را در قوم و قبیله خود قرار دهند و در نتیجه از بهره‌های گوناگون آن برخوردار گردند. از رفتار و گفتار اصحاب سقیفه و برخی دیگر، می‌توان رگه‌هایی از قبیله‌گرایی و زمینی‌انگاری در امر خلافت را ردیابی نمود؛ گرایشی جاهلی که در آن، تعصب قبیله‌گرایی جایگزین ارزش‌ها و ملاک‌های حقانی می‌گردید. با تأسف باید گفت، پس از رحلت پیامبر ﷺ برخی از سران انصار مدنی بودند که در تشکیل نشست «سقیفه» شتابان و پیش‌گامان بودند. آنان از بیم سلطه قریش و به‌هدف تعیین حاکم سیاسی از میان قبیله خود، در صدد انتخاب جانشین پیامبر ﷺ برآمدند. گویا آنان چون با قرآن و شواهدی دریافته بودند که قریش حضرت علی را از دستیابی به حقش محروم خواهند کرد، این اقدام پیش‌دستانه را انجام دادند. امیرالمؤمنین ﷺ ضمن بزرگداشت انصار، خود در این باره می‌فرماید: «آنان گفتند حال که شما [قریش] آن را هرگز به علی ﷺ تسلیم نخواهید کرد، پس صاحب ما [سعد بن عباد خزرجی] به این امر از دیگران سزاوارتر است» (علم‌الهدی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۳۷).

خبردار شدن و ورود سه‌تن از خواص مهاجر قرشی (ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح) به نشست سقیفه، تلاش انصار را ناکام گذاشت و چنان‌که امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «گوینده‌ای از قریش گفت پیامبر خدا ﷺ فرمود: «الائمه من قریش» (امام‌ها از قریش هستند) و بدین وسیله انصار را از ادعایشان بازداشتند» (همان). بدین ترتیب آنان خلافت را به نفع قبیله قریش - البته در طایفه‌ای جز بنی‌هاشم! - قبضه نمودند.

گفتنی است به دلیل غیبت اکثریت مطلق مهاجران در سقیفه، جز آنچه خود عمر از این جریان نقل می‌کند، هیچ روایت مستقل دیگری در مورد این اجتماع وجود ندارد و انصار حاضر در سقیفه گویا علاقه‌ای نداشتند که از شکست رسوایی‌آمیز خود که بعداً حتی بسیاری از ایشان آن را کاری ضد اسلامی می‌دانستند، روایتی نقل کنند (Madelung, 1997, p32).

نقش قبیله‌گرایی در پذیرش و بیعت با برگزیده سقیفه را نیز می‌توان در جهت‌گیری امثال طلحه، پسرعمو و از تیره ابوبکر، پیگیری نمود؛ کسانی که با وجود اذعان به فضائل و شایستگی‌های انحصاری امیرالمؤمنین ﷺ، تنها به بهانه حدیثی ادعایی از پذیرش خلافت ایشان خودداری و بر جایگزین ایشان اعلام پسند و خشنودی نمودند.

در همین باره، به حدیث بلند سلمان درباره وقایع پس از رحلت پیامبر ﷺ توجه می‌کنیم. در بخشی از آن آمده است که امیرالمؤمنین ﷺ در جمع مهاجران و انصار، در قالب مناشده، فضیلت‌هایی که رسول خدا ﷺ در میان مسلمانان و آشکارا درباره او فرموده بود را یادآوری نمود و آنان، همه موارد را تأیید کردند. ابوبکر نیز در پاسخ، همه آن نصوص را تأیید کرد، ولی ادعای تازه و

اثبات‌ناپذیری را مطرح ساخت: «كُلُّ مَا قُلْتُهُ قَدْ سَمِعْنَاهُ بِأَدَانِنَا وَ وَعْتَهُ قُلُوبُنَا وَ لَكِنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ بَعْدَ هَذَا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اصْطِفَانَا اللَّهُ وَ أَكْرَمَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الثُّبُوءَ وَ الْخِلَافَةَ» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۸۴): «آنچه گفتم با گوش‌های مان شنیده و در دل حفظ نموده‌ایم، ولی خود شنیدم که پیامبر خدا ﷺ پس از همه اینها فرمود: ما اهل بیت را خداوند برگزید و کرامت بخشید و برای ما آخرت را بر دنیا برگزید، و خدا نخواست که نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت جمع کند».

واکنش طلحه نسبت به مُحاجّه امیرالمؤمنین ﷺ با ابوبکر در مسئله جانشینی رسول خدا و حدیث «عدم اجتماع خلافت با نبوت در یک خاندان» ابوبکر در برابر نصوص مطرح‌شده آن حضرت چنین است: وی پس از اعتراف به نصوص به عنوان سابقه درخشان فضیلت -نه خلافت- ادعای ابوبکر و گواهان او را ترجیح داده، خطاب به آن حضرت می‌گوید: «كُلُّ الَّذِي قُلْتَ وَ ادَّعَيْتَ وَ اخْتَجَجْتَ بِهِ مِنَ السَّابِقَةِ وَ الْفَضْلِ حَقٌّ نَفَرٌ بِهِ وَ نَعْرِفُهُ؛ وَ أَمَّا الْخِلَافَةُ، فَقَدْ شَهِدَ أَوْلِيَاكَ الْأَرْبَعَةَ بِمَا سَمِعْتَ» (طبرسی، همان، ج ۱، ص ۱۵۰): «همه پیشینه و فضیلتی که گفتمی و ادعا کردی و به آنها احتجاج کردی، حق است و به آنها اقرار می‌کنیم و می‌دانیم؛ ولی درباره خلافت، آن چهار نفر [افزون بر خود ابوبکر] به آنچه شنیدی گواهی دادند».

نسبت به حدیث ادعایی بالا و کنارگذاشتن امیرالمؤمنین ﷺ با وجود اعتراف‌ها به فضائل اختصاصی ایشان، به چند برداشت کلامی یا واقعیت تاریخی نیز می‌توان توجه نمود:

۱. کاش برآیند نشست سقیفه تنها غصب خلافت سیاسی امیرالمؤمنین ﷺ می‌بود و کار به غصب مرجعیت فکری و دینی نمی‌کشید؛ ولی -با تأسف فراوان- باید گفت نخست با امثال این حدیث انتسابی، آن حضرت از ولایت سیاسی و در تداوم روند حق‌ستیزی، از مرجعیت علمی و دینی نیز بازداشته‌شد. بدین ترتیب، جانشین برگزیده الهی که پیامبر خدا ﷺ او را برای هدایت امت مردم معرفی کرده بود و «باب علم پیامبر ﷺ» و یکی از دو «ثقل» وحدت‌بخش جامعه بود، کنار گذاشته شد، مذاهب فقهی و کلامی گوناگون پدیدآمد و احکام الهی به صورت‌های بدعت‌آمیزی به جامعه تحمیل شد.

۲. اعتراف به فضائل علمی و عملی ممتاز حضرت امیر ﷺ و در همان حال، دادن ریاست مسلمانان به شخص دیگر، بدعتی بود که جدایی فضیلت و ریاست را امکان‌پذیر و توجیه‌گر خلفای تهی از ارزش‌های دینی در آینده‌ی نه‌چندان دور می‌گشت. بدین ترتیب، کسانی همچون خلفای اموی و عباسی خود را خلیفه رسول خدا ﷺ و بلکه خلیفه خدا خواندند و جانشین پیامبر خدا ﷺ گشتند؛ کسانی که به‌ظاهر مسلمان ولی با تأسف فراوان، به‌دور از ارزش‌های اسلامی و در اوج ستمگری و شهوت‌پرستی بودند.

۳. حدیث ادّعایی بالا می‌تواند پایه و مستمسکی برای دنیایی پنداشتن خلافت و ولایت سیاسی و گام مهمی در مسئله جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) پنداشته‌شده باشد؛ شاید چیزی همانند سخن انتسابی به حضرت عیسی مسیح علیه السلام و تلقی جدایی دین از سیاست از آن، در مسیحیت پولسی کنونی؛ سخنی بُریده از متن و سیاق، بدون توجه به پرسش تله‌گذاری‌شده‌ی جاسوسان یهودی به‌هدف اتهام‌زنی و تسلیم آن حضرت به والی روم و بدون توجه به وضعیت التهابی و تقیه‌ای آن‌وقت: «پس مال قیصر را به قیصر ردّ کنید و مال خدا را به خدا» (لوقا ۲۰: ۲۵؛ مرقس ۱۲: ۱۷؛ متی ۲۲: ۲۱. برای دیدن گفت‌وگوی کامل، ر.ک: لوقا ۲۰: ۲۶-۲۰؛ مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷؛ متی ۲۲: ۲۲-۱۵). ولی باید گفت پیامبران الهی به امور دین و دنیا، هر دو، نظر داشته‌اند و آموزه‌های آنان نیازها و سعادت دنیوی و اخروی، هر دو، را دربرمی‌داشته‌است؛ بنابراین ولایت آنان، شامل امور دینی و دنیایی بوده و ولایت سیاسی شعبه‌ای از آن بوده است. تحقق حاکمیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، خود گواه روشنی بر یکی بودن دین و سیاست و نفی سکولاریسم است (از منابع قابل مراجعه در بحث «دین و دنیا»، ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۳، ص ۲۱۹-۲۴۸).

۲. عدل علوی

در اینجا اشاره‌وار به موضوع عدل علوی نظری می‌افکنیم؛ چیزی که خود دلیل جداگانه‌ای در علل پرهیز عدالت‌گریزان و عدالت‌ستیزان از ایشان بوده است. شاید بتوان گفت که عدل الهی آن حضرت در ابعاد گوناگون، خود دلیلی بر پیمان‌شکنی، ستم‌کاری و دین‌گریزی ناکثین، قاسطین و مارقین بود و البته همان، باعث جذب عدالت‌طلبان و مستضعفان به ایشان گشته بود.

ابوذر پس از نقل مناشدات امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورای عمر در بیان فضائلی که به حقّ ولایت الهی خویش دلالت می‌نموده است، می‌گوید: «آنان پس از مشورت با هم گفتند: خدا علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام را به آنچه خود به شما گفت، برتری داده است؛ ولی او مردی است که کسی را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد و شما و موالی‌تان را یکسان قرار می‌دهد. اگر ولایت را به او بدهید، میان سیاه و سفیدتان برابری ایجاد می‌کند؛ اگرچه با قرار دادن شمشیر بر گردن‌هایتان. پس ولایت را به عثمان بدهید» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۶۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۱، ص ۳۸۳، ح ۲۴، به نقل از ارشاد القلوب؛ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۵۴، ح ۱۱۶۸ (مجلس ۲۰، ح ۴)).

۳. علل روانی و اخلاقی رویگردانی و مخالفت با ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام

شماری از مسلمانان و اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی بودند که تاب پذیرش فضائل و مقامات حضرت علی علیه السلام به‌ویژه ولایت و حکومت ایشان را نداشتند و انواع رذایل و صفات ناپسند را نسبت به او در دل داشتند: حسادت، حرص، بخل، کینه و دشمنی. در اینجا به موارد اشاره‌شده می‌پردازیم.

۳-۱. حسادت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در میان فرمایش بلندشان در غدیر، به خطر حسادت و دشمنی با آن حضرت صلی الله علیه و آله هشدار دادند؛ آنجا که فرمودند: «ای گروه مردم! نسل هر پیامبری از پشت اوست و نسل من از پشت علی علیه السلام است. ای گروه مردم! همانا ابلیس به سبب حسادت بود که آدم را از بهشت بیرون فرستاد؛ پس به او (حضرت علی علیه السلام) حسد نورزید که اعمال تان نابود شود و قدم هایتان بلغزد (منحرف گردید)؛ زیرا تنها يك خطا سبب هبوط آدم به زمین شد، در حالی که او برگزیده خدا بود، تا چه رسد به شما که گروهی بندگان خدا و گروهی دشمنان خدایید. به راستی که جز تیره بخت، کسی با علی علیه السلام دشمنی نمی کند و جز پرهیزگار و خداترس، کسی با او دوستی نمی کند و جز مومن با اخلاص، کسی به او ایمان نمی آورد» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۱).

اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه «یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش] و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟...» (نساء (۴)، ۵۴) فرموده اند: این آیه درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام نازل شده است. مراد از «مردم»، پیامبر و امامان از آل او و مراد از «فضل»، پیامبری و درباره حضرت علی علیه السلام، امامت است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۹۵؛ ابن شهر آشوب، ۳۷۹ق، ج ۳، ص ۲۱۳). ابن سیرین از انس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به علی علیه السلام حسادت ورزد، به من حسادت ورزیده، و کسی که به من حسادت کند، به تحقیق کافر شده است؛ در روایت دیگر آمده: کسی که به من (پیامبر) حسادت ورزد، داخل آتش می شود (ابن شهر آشوب، همان). هیتمی (۹۷۴ق) نیز طبق نقل مغازلی از امام باقر علیه السلام می نویسد: به خدا سوگند، «مردم» در این آیه، ما هستیم (ابن حجر، ۴۲۵ق، ص ۱۹۰).

همچنین در تفسیر آیه «تفاضلکنده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد!» (معارج (۷۰)، ۱) آمده است: در داستان راستین غدیر، شخص به ظاهر مسلمان - حارث بن نعمان فهری قرشی - که تاب سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام بر خویشان را نداشت، پس از آگاهی از واقعه غدیر خم و فراخوانی پیامبر صلی الله علیه و آله بر بیعت همگانی بر ولایت آن حضرت صلی الله علیه و آله و پس از یقین به الهی بودن آن، برای تن ندادن به چنین امری، حتی حاضر شد با نفرین بر خود، خواهان مرگ و نابودی خویش شود و همانجا به هلاکت ابدی رسید (ر.ک: نعلبی، ۴۲۲ق، ج ۱۰، ص ۳۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۶۰۸؛ شوشتری، ۱۳۶۷ق، ص ۷۹). سید این روایت را از منابع اهل سنت به نقل از حدیقه آورده و سپس نوشته است: وقتی حال منکران ولایتی که خدا و رسولش به آن فرمان داده اند، در زمان حیات آن حضرت این چنین است، چطور از چنین کسان حسادت و دشمنی دور از انتظار بوده باشد، که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت را از حضرت علی علیه السلام کنار نهند یا بسیاری از نصوص بر آن حضرت را کتمان کنند؟ (ابن طاووس، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۵۲).

افزون بر آیات و روایاتی که گذشت، با بررسی و تحلیل در مسائل صدر اسلام، حسادت شماری از صحابه بر اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام هویدا می‌شود. این حسادت و دلایل آن در ادبیات گویای خلیل فراهیدی نیز به درستی آمده است. وقتی یونس بن حبيب، نحوی عثمانی، از خلیل بن احمد (قرن دوم هجری) -صاحب العین و واضع علم عروض- دلیل برخورد زننده و انزوآکننده با حضرت علی علیه السلام از سوی شماری از اصحاب را جویا می‌شود، خلیل با احتیاطی تقيه‌گونه و قول‌گیری متقابل -همچون پرسش احتیاط‌آمیز یونس و درخواست پوشیده‌نگه داشتن آن- بر رازداری از این پاسخ دست‌کم تا زنده بودن او، پاسخ حکیمانه و ادیبانه‌ای به وی می‌دهد:

یونس می‌پرسد: چرا اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گویا همگی [البته این تعمیم نادرست است] از یک مادر بودند و علی بن ابی طالب از مادری دیگر؟! خلیل پاسخ می‌دهد: پیشینه در اسلام، برتری در دانش، چیرگی در شرف، برتری در زهد و درازی و برتری در جهاد، ویژگی‌هایی در حضرت علی علیه السلام بود که دلیل حسادت دیگران بر او گشت و مردم به افراد هم‌شکل و همانند خود بیشتر گرایش دارند، تا افرادی که دور و جدای از آنان هستند (طوسی، ۱۴۱۴ق، مجلس ۲۸، ص ۶۰۸، ح ۱۲۵۶؛ ورام، ۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷۷-۷۶؛ ابن شهر آشوب، همان؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۹، ص ۴۸۱، ح ۳ و ص ۴۹۶، ح ۸).

۲-۳. حرص و بخل

حرص و بخل از دیگر صفات ناپسندی است که شماری از مسلمانان را به مقابله با اهل بیت علیهم السلام واداشته بود؛ حرص بر خلافت خویشتن و بخل از به خلافت رسیدن اهل بیت پیامبر. امیرالمؤمنین علیه السلام در موقعیت پس از فتح مصر و به شهادت رسیدن محمد بن ابی‌بکر (۱۰-۳۸ق)، در پاسخ به پرسش تعدادی از اطرافیانش در اعلام نظر نسبت به ابوبکر و عمر، که وقت و فضای مناسبی برای این کار نبود، وعده به نوشتن نامه‌ای دادند. سپس حضرت نامه‌ای بلند نوشت و به آنان داد تا برای شیعان [اعم از شیعه اعتقادی] بخوانند؛ که از جمله موارد آن، بیان ضرورت جهاد و ادامه‌ی جنگ با معاویه -پس از حکمیت- و هشدار به ولایت اشرا در صورت دوری از جهاد، بود. ایشان در این نامه بیان می‌فرمایند: امر ولایت، حق ما اهل بیت علیهم السلام بود، ولی قریش آن را از ما دریغ کردند؛ زیرا آنان حریص بر زمام‌داری بودند و می‌دانستند که با خلافت من، این امر هرگز به آنان نخواهد رسید؛ بنابراین خلافت را به کسانی دادند که امید داشتند خود از آن بهره‌مند خواهند شد (ثقفی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰۴).

ثقفی (۲۸۳ق) -مستبصر از زیدیه به امامیه- در ماجرای انتخاب سومین خلیفه، گفت‌وگوی عضو شورای عمر (عمر بن سعد) و حضرت علی علیه السلام در اتهام آزمندی به ایشان در امر خلافت را از

زبان آن حضرت چنین نقل می‌کند: «گفت: تو بر این امر حریصی. من گفتم: شما از من حریص‌ترید و حال آنکه دورتر هستید. آیا من حریصم که پیگیر میراث و حقی هستم که خدا و رسولش قرار داده‌اند و سزاوارتر به آن هستم یا شمایی که مرا از آن می‌رانید و میان من و آن جدایی می‌اندازید؟ (تقی، همان).

همچنین در جنگ صفین و در وقتی نامناسب هنگامی که یکی از سپاهیان امیرالمؤمنین علیه السلام باشگفتی از دلیل پس‌زدن و وانهادن حضرت به وسیله قومش می‌پرسد، نیز، ایشان پاسخی کوتاه و درخور زمان به او می‌دهند. وی می‌پرسد: چطور قوم‌تان شما را از خلافت بازداشتند، در حالی که شما به آن سزاوارتر بودید [ن ل: در حالی که شما به قرآن و سنت داناتر بودید (ابن شهر آشوب، همان، ص ۲۱۴)]؟! حضرت دلیل آن را حرص (محمودی، ۱۴۱۸ق، خ ۲۱۴، ج ۲، ص ۱۳۹) و بخل (خوبی، ۱۴۰۰ق، خ ۱۶۱، ج ۱۰، ص ۱۶) فرمودند: «... فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ ...» (صبحی صالح، ۱۴۱۴ق، خ ۱۶۲، ص ۲۳۱)؛ گروهی حریصانه و بخیلانه به خلافت چسبیدند.

۳-۳. حقد و عداوت

همچنین باید از کینه و دشمنی یهودیان و نیز به‌ظاهر مسلمانان قرشی و غیر قرشی که به سبب خون‌های بستگان و طوایفشان در فتوحات اسلامی دوران پیامبر صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشتند، یاد نمود. کینه‌های نهانی و فروخفته مسلمانان ظاهری که حقیقت ایمان در دل‌های آنان رسوخ نکرده بود، سبب کینه‌ورزی و دشمنی پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گردید. تعصب عربی انتقام‌گیری و خوی ریشه‌دار کینه‌ورزی، آنان را به انتقام‌گیری کشتگان مشرک و بت‌پرست خود از امیر مومنان -مدار و محور حق و عدل- کشاند. بدیهی است چنین کسانی نه تنها ولایت آن حضرت بر خویشان را نمی‌پذیرفتند، بلکه برای به قدرت رسیدن خود یا هم‌کیشان‌شان همه همّت و توان خود را صرف می‌نمودند.

به گفته قاضی نورالله، همه طوایف قریشی که بغض حضرت علی علیه السلام را به سبب خون‌های گسان‌شان در دوران جاهلیت در دل داشتند، بر خلافت ابی‌بکر اجماع کردند (شوشتری، ۱۳۶۷ق، ص ۷۴). درباره دشمنی قریش با اهل بیت پیامبر -که البته بی‌حرمتی به آنان، نشانه دشمنی با خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود- ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: اهل بیت پس از من از ستم امتم کشته و رانده خواهند شد و شدیدترین اقوام دشمن ما بنی امیه، بنی مغیره و بنی مخزوم هستند (ابن طاووس، ۱۴۱۶ق، ص ۸۳، ح ۲۹؛ شوشتری، همان). بنابراین آن خون‌خواهان از حضرت علی علیه السلام، بر بازداشت حضرت از خلافت اتفاق کردند و برای خواری حضرت (رغمأ له)، بر خلافت ابوبکر هجوم آوردند (شوشتری، همان). از همین بابت است که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: [در جنگ صفین] همراه امیرالمؤمنین علیه السلام پنج نفر از قریش بودند و حال آنکه سیزده قبیله [از قریش] با معاویه بودند (کشی،

۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۱۱۱؛ شوشتری، همان) و بر شخص هوشیار و زیرک پنهان نیست که اجماع و اجتماع پسین بر باطل معاویه، دلیل بر اجماعشان بر باطل‌های پیشین بوده است (شوشتری، همان). در دعای ندبه نیز به کینه‌های یادشده اشاره شده است: «... قد وتر فيه صناید العرب و قتل أبطالهم و ناهش [ن ل: ناوش] ذوبانهم و أودع قلوبهم أحقادا بدرية و خبيرية و حنينية و غیرهن ...» (ابن‌مشهدی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۷۷): حضرت علی علیه السلام در راه خدا گردن‌کشان عرب را نابود کرد، قهرمانان‌شان را کشت و گرگ‌های آنان را در چنگ خود گرفتار کرد؛ در نتیجه، کینه‌هایی از جنگ‌های بدر، خیبر، حنین و جز آن را در دل آنان جای داد.

۴. پای‌بندی و وفاداری بر عهدنامه «صحیفه» و احادیث ادعایی و انتسابی

براساس مطالب آینده، «اصحاب صحیفه» خود را متعهد بر پیمان‌نامه‌ی پیش از «سقیفه» می‌دانستند و بر آن پای‌بند بودند. از گفته‌های آنان در واپسین لحظات عمرشان از جمله پاسخ خلیفه دوم به پسرش - که در گزارش سلیم خواهد آمد - چنین برمی‌آید که اصحاب صحیفه عهدی مکتوب بسته بودند و خود را ملزم به پای‌بندی بر پیمان‌نامه و صحیفه خویش نموده بودند. بنابراین اقلیتی پُرزور و دارای هوادار آکنده از کینه حضرت علی علیه السلام، با وجود علم به فضائل و شایستگی امامت و خلافت ایشان، عزم جزمی و پیشینی بر نپذیرفتن ولایت ایشان داشتند.

این پای‌بندی و وفاداری، هم نسبت به اصل پیمان‌نامه و هم به محتوا و احادیث ادعایی و انتسابی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جاداده‌شده در آن، است که در گزارش محتوای «صحیفه» به نقل از حدیث آمده است. بخشی از آن چنین است:

«اگر کسی از مردم ادعا کند که رسول خدا يك مرد معینی را برای خلافت بر مردم منصوب کرده و به نام و نَسَب او تصریح (نصّ) نموده، در گفته‌اش نادرست بوده و به‌خلاف آنچه که اصحاب پیامبر می‌شناسند و به‌خلاف اجماع (جماعة) مسلمانان، سخن گفته است. نیز اگر کسی ادعا کند که خلافت رسول خدا ارثی است و اینکه او ارث می‌گذارد، در حرفش سخن محال گفته است؛ زیرا او فرمود: «ما گروه پیامبران ارثی به جا نمی‌گذاریم؛ آنچه را که به جا بگذاریم صدقه است». نیز اگر کسی ادعا کند که شایستگی خلافت را جز يك مرد از میان همه مردم ندارد و اینکه خلافت ویژه همان مرد است و برای جز او سزاوار نیست، زیرا خلافت دنباله نبوت است، آن مرد مسلم دروغ گفته؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اصحاب من همانند ستارگان‌اند؛ به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت شده‌اید.» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۳۵؛ علم‌الهدی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۸۲).

۴-۱. «صحیفه» در منابع فریقین

در منابع شیعه و سنی روایاتی در اذعان به وجود نوشته یا صحیفه‌ای آمده است؛ ولی هریک، آن را

طبق مبانى و طريق روايى خود نقل يا تفسير نموده است. احمد حنبل (۲۴۱ق) روايتى از اميرالمؤمنين علیه السلام آورده که در آن به «صحیفه» اشاره شده است: «... فوالله ما بقى بعد رسول الله أحد أحب إليّ أن ألقى الله تعالى بصحيفته منك» (ابن حنبل، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۸۶۹)، و يا به نقل هيثمى: «... ما من أحد أحب إليّ أن ألقى الله بما فى صحيفته بعد صحيفه النبي من هذا المسجى» (ابن حجر، ۱۴۲۵ق، ص ۱۲۳؛ شبيه به اين معنا با واژگانی ديگر در: ابن قتيبه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۸). البته برخى معتقد به تحريف لفظى در آن هستند (مجلسى، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۱۰۵، پاورقى) و برخلاف برداشت منقبتى ديگران از آن، تبين امام صادق علیه السلام از روايت امام على علیه السلام، همان «پيمان نوشته شده» ميان گروهى است (مجلسى، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۱۱۷-۱۱۸، ب ۳، ح ۵). سيد بن طاووس گفته‌ى مصنف كتاب النشر و الطى را، که از مخالفان شيعه روايت مى کند، چنين آورده است: «... پس قومى اجتماع کردند و گفتند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله مى خواهد امامت را در اهل بيتش قرار دهد؛ پس از ميان آنان چهار نفر خارج شدند و داخل مکه و کعبه شدند و نوشتند: اگر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بميراند يا او کشته شود، اين امر نبايد در اهل بيت او قرار گيرد» (ابن طاووس، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۴۳).

در روايات شيعه از زبان مبارک پيامبر صلی الله علیه و آله و امامان و نيز گزارش‌هاى برخى اصحاب بزرگوار مانند سلمان، حذيفه و ابى بن کعب و تابعى گرامى، سليم، به بيان‌هاى مختلف از «صحيفه» و اصحاب آن که بر نوشته‌اى ميان خود در مخالفت با حضرت على علیه السلام متعهد شدند، ياد شده است. در ميان خطبه و «احتجاج» پيامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدير، با سلسله سند متصل به امام باقر علیه السلام (طبرسى، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۶-۵۵) اعلام بيزارى ايشان از «اصحاب صحيفه» آمده است (همان، ص ۶۲). باقرالعلوم پس از نقل اين عبارات، مى فرمايد: «فذهب على الناس إلا شزيمة منهم أمر الصحيفه»: جز گروهى اندک، بقيه مردم ماجراى صحيفه را فراموش کردند (همان). آن حضرت در تفسير برخى آيات، عذاب آن افراد را گوشزد نموده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۲۱۳-۲۱۲). امام کاظم علیه السلام نيز فرمايش پيامبر صلی الله علیه و آله به على علیه السلام را درباره «صحيفه» و مندرجات آن و احتجاج به آن در روز قيامت نقل فرموده است: «... ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يا على، أمسك هذه الصحيفه التى كتبها القوم، و شرطوا فيها الشروط على قطيعتك و ذهاب حقتك، و ما قد أزمعوا [عزم کرده اند] عليه من الظلم، تكون عندك؛ لتوافيني بها غدا و تحاجهم بها» (ابن طاووس، ۱۴۲۰ق، طرفه ۲۹، ص ۲۰۲).

گزارش روايى و تاريخى مفصلى از سليم بن قيس^۱ از جمله درباره «صحيفه» و اصحاب آن و

۱. درباره سليم و کتابش گفتنى است علامه در الغدير در موارد متعدد از كتاب سليم حديث نقل کرده است. طبق بيان علامه، سليم از تابعين بزرگ بود و کتابش از اصول مشهور و متداول از زمان‌هاى قديم بوده که نزد محدثان فريقين و تاريخ نويسان مورد اعتماد بوده است. او افزون بر اختصاص دو صفحه - پاورقى - در معرفى سليم و کتابش، از «رساله» اى هم ياد مى کند که جداگانه در

سخن عمر به فرزندش در ساعات آخر عمرش در خصوص پابندی به این معاهده، رسیده است.

۲-۴. گزارش سلیم از «صحیفه»

در زمان عثمان روزی مهاجران و انصار با افتخار به بیان سوابق خود در مسجد پیامبر می‌پرداختند. سپس از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز خواستند بیاناتی بفرمایند. آن حضرت مناشدات بسیاری از فضائل بیان شده در قرآن و احادیث نبوی درباره خود فرمود که همه را حاضران تصدیق کردند. آنگاه طلحه پسر عبیدالله گفت: چه کنیم با ادعای ابوبکر و عمر و اصحابش که او را تصدیق کردند و بر گفتار او گواهی دادند، در آن روزی که تو را به اجبار می‌آوردند و در گردنت طنابی بود، به تو گفتند: «بیعت کن»، و تو در مقابل آنان با فضائل و پیشینه خود استدلال کردی و همه تو را تصدیق کردند؛ ولی پس از آن، ابوبکر ادعا کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود: «خدا نخواسته است نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود» و عمر، ابوعبیده جراح، سالم و معاذ هم او را تصدیق کردند. سپس طلحه رو به حضرت کرد و گفت: همه آنچه گفتی و ادعا کردی حق است و آنچه از پیشینه و فضیلتی که با آنها استدلال کردی، ما هم اقرار می‌کنیم و قبول داریم؛ ولی درباره خلافت، این پنج [ن: ل: چهار (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۵۰)] نفر به آنچه شنیدی، گواهی دادند.

اینجا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام خشمگینانه از گفتار طلحه، به‌پاخاست و هفت پاسخ به مسئله او داد؛ به‌طوری‌که دیگران هم می‌شنیدند. امام علیه السلام در پاسخ نخست، چیزی را که پنهان می‌نمود، فاش کرد. آن حضرت مطلبی را روشن نمود که در روز مرگ عمر فرموده بود، ولی مردم مقصود آن حضرت را نفهمیده بودند؛ یعنی فاش نمودن هم‌پیمانی بر «صحیفه» [و درضمن، بر احادیث ساختگی مندرج در آن]: ای طلحه! به‌خدا سوگند، نوشته‌ای که روز قیامت با آن خدا را ملاقات کنم، محبوب‌تر از نوشته این پنج [چهار، در: طبرسی، همان] نفر نیست که در خانه کعبه بر سر وفای به آن هم‌پیمان شدند که: «اگر خدا محمد را بکشد یا بمیرد، یکدیگر را بر مخالفت با من کمک و پشتیبانی نمایند، تا به خلافت نرسیم».

اهمیت و اعتبار آن کتاب، نوشته است (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۹۵-۳۹۴، پاورقی). البته توجه داریم که از لحاظ مطلب یا اعتبار، برخی تشکیک‌ها به این کتاب شده ولی پاسخ آنها نیز داده شده است (ازجمله، ر.ک: انتصاری و یوسفی، ۱۳۸۹/۱۱/۵). اسرار آل محمد (ص) و سلیم بن قیس کتاب تازه‌ای است که در آن با دید انتقادی به سلیم، ابان (راوی سلیم) و کتاب سلیم ازجمله به چاپ نسبتاً جدید آن در سه جلد -که فقط جلد دوم، دربردارنده متن احادیث است- پرداخته شده است (ر.ک: استادی، ۱۴۰۰). ناگفته نماند که پاسخ برخی پرسش‌ها یا تشکیک‌های این کتاب تازه، پیش‌تر به‌وسیله محقق کتاب سه‌جلدی یادشده (انصاری زنجانی) و بعدها شارح ابھی المداد با استناد به نوشته همان محقق و منابع دیگر داده شده بود (ر.ک: سلیم، ۱۴۱۵ق، ج ۱: مقالت، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۵۴۲-۵۰۶).

سپس حضرت با احادیث غدیر، منزلت و ثقلین و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به سلام کردن به آن حضرت به عنوان «امیرالمؤمنین» احتجاج نموده، دو پاسخ دیگر نیز فرمودند؛ با طرح یک پرسش و یک مناشده: ۱- اگر حدیث انتسابی آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله (خدا نخواسته که نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود) درست است، پس چرا عمر او را جزء شورای شش نفره قرار داد؟! ۲- مناشده با عبدالله فرزند عمر از خبر اذعان عمر در ساعات پایانی مرگش نزد عبدالله به سزاواری خلافت حضرت علی رضی الله عنه - «اگر با اصلح (کسی که جلو سرش موندارد) بنی هاشم (قریش، در: طبرسی، همان، ص ۱۵۱) بیعت کنند، آنان را به راه روشن (المحجۃ البیضاء) خواهد کشاند و کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان را به پا خواهد داشت» - ولی مانع شدن وفاداری بر «صحیفه‌ای که نوشتیم و عهدی که در کعبه بستیم» از خلیفه قراردادن او؛ که سکوت و گریه عبدالله، گواه بر تایید این فرمایش حضرت بود (ر.ک: سلیم، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۶۶۰-۶۳۶، ح ۱۱؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۴۵، روایت از سلیم نه کتاب سلیم. نیز ر.ک: سلیم، همان، ص ۵۹۹-۵۷۷، ح ۴، گزارش مفصل سلمان از ماجرای پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، از جمله مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام و خبر دادن حضرت از «صحیفه ملعونه» - همان، ص ۵۸۹؛ طبرسی، همان، ص ۸۴).

۳-۴. گزارش حدیفه بن یمان از «صحیفه»

حدیفه بن یمان نیز در ضمن گزارشی مفصل، به مسئله «صحیفه» پرداخته است که در کتاب‌هایی مانند نزهة الکرام رازی (۶۵۸ق)، الإقبال سید (۶۶۴ق) و به احتمال در حدیث طولانی حدیفه مورد اشاره سید در یقین - که هر یک از این سه، دارای سند و راوی جداگانه‌ای است - موجود است. رازی، عالم شیعی، در کتاب فارسی نزهة الکرام این حدیث مفصل حدیفه را به طریقی که راوی آن «شقیق بن عبدالله انصاری» است، نقل کرده است (رازی، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۰۱).

این حدیث مفصل، همچنین در ارشاد القلوب دیلمی (۸۴۱ق)، ولی با حذف اسناد، وجود دارد و به نقل از آن در معادن الحکمة (ر.ک: علم الهدی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۹۰-۶۴). به نوشته علامه مجلسی در مرآة، قصه صحیفه در اخبار بسیاری وارد شده، که در کتاب بزرگمان [بحار الأنوار] آورده ایم (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۱۲۹-۸۵، ب ۳، باب تمهید غضب الخلافة و قصه الصحیفه). سپس وی همان جا دو حدیث طولانی در این باره از «حدیفه» آورده است؛ یکی به نقل از سید بن طاووس از کتاب النشر و الطی به طرق اهل سنت از «عطیه سعدی» از او (ر.ک: ابن طاووس، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۴۰، فصل ۳، مطلب مورد نظر در ص ۲۴۳) و دیگری به نقل از ارشاد القلوب از همو (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۶۵-۵۲؛ دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۲۱ و به نقل از آن در: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۱۱۴-۸۶، ب ۳، ح ۳؛ نیز ر.ک: شوشتری، ۱۳۶۷ق، ص ۷۸-۷۴).

طبق نقل دیلمی، حدیفه، آن صحابی بزرگوار، پس از به‌خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام و ابقای او در ستمش در حاکمیت مدائن، نامه آن حضرت به مردم آن منطقه را به آنان اعلام و در سخنرانی اش، امامت و خلافت ایشان را به آگاهی مردم می‌رساند. وی در بیاناتش، با تعبیراتی ویژه به معرفی شخصیت ممتاز امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌پردازد؛ به طوری که شگفتی حاصل از آن، باعث ایجاد سؤالاتی در ذهن جوانی ایرانی - «مسلم» نام و از موالی انصار - [و شاید بسیاری دیگر] می‌گردد. به همین سبب این جوان پرسش‌هایی از حدیفه می‌کند و او هم در این فرصت پیش آمده در آغاز زمام‌داری علوی - و از قضا واپسین روزهای عمرش - پاسخ کاملی به او می‌دهد. او پس از گرفتن پاسخ‌هایش، در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر و خواهان اجرای مأموریت دعوت از اهل جمل به قرآن کریم از سوی آن حضرت می‌شود و بدین ترتیب اولین شهید جنگ جمل می‌گردد.

گفتنی است در بیانات حدیفه موضوعات متعددی مطرح شده است؛ همچون: قضایای خلافت، غدیر خم، ترور^۱ نافرجام پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از غزوه تبوک در شب معروف به «لیله العقبه» و شناسایی برخی صحابه منافق، «اصحاب العقبه» (به این نام در: واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۰۴۴؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۶۸؛ مسعودی، بی تا، ص ۲۳۶)، ترور نافرجام پیامبر صلی الله علیه و آله در «هرشی» سه روز پس از غدیر، «صحیفه» اول و دوم و اصحاب آنها.

در این نقل، نسخه‌ای از محتوای کامل «صحیفه» آمده است. طبق این نقل، صورت جلسه گروه در محرم سال دهم هجری را سعید بن عاص اموی در قالب یک پیمان‌نامه (صحیفه) می‌نویسد، اعضا امضا می‌کنند، به امین‌شان ابوعبیده تحویل می‌دهند و او آن را در داخل کعبه پنهان می‌کند که تا سالیانی در آنجا قرار داشت. گفتنی است حدیفه طبق دستور و مصلحت‌اندیشی پیامبر صلی الله علیه و آله نباید اصحاب عقبه را به مردم معرفی می‌کرد ولی گویا در اواخر عمر خود و در دوره‌هایی از خفقان پیشین، آنان را شناسانده است.

این حدیث حدیفه با عنوان بلندترین داستان غدیر در تدوین و ترجمه جداگانه به فارسی چاپ شده است.

گفتنی است برخی منابع، حدیث مفصل حدیفه را کوتاه‌تر و یا تنها بخشی از آن را نقل کرده‌اند. سید بن طاووس در الیقین خلاصه‌ای از آن را از حجة التفصیل [- التفصیل (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۸۶، پاورقی)] به نقل از «ربیعہ سعدی» (خ ب: اسدی) - کسی غیر از عطیه سعدی و طریقی جز طریق منتهی به عطیه، که در نقل الإقبال گذشت - آورده است (ابن طاووس، ۱۴۱۳ق، ص ۳۸۶-۳۸۴،

۱. فتک، به ناگاه کشتن.

ب ۱۳۸ و به نقل از آن در: مجلسی، ۴۰۳ق، ج ۳۷، ص ۳۲۷-۳۲۵، ب ۵۴، ح ۶۳). در این نقل، که سید در این باب (۱۳۸) در مقام بیان «شرح حدیفه به نام گذاری مولانا علی علیه السلام به «امیرالمؤمنین» در زمان صاحب رسالت» از کتاب اشاره شده است، قضیه صحیفه نیامده است. البته سید سپس تصریح کرده، که این حدیث حدیفه را به طور مبسوط تر و بیش تر، که بیش از ۳۵ صفحه یمنی است، دیده ام و سلسله سندی که برای این یکی آورده، جز آنها و منتهی به «عبیدالله بن سلمه» است (همان، ص ۳۸۶-۳۸۷). بنابراین به احتمال در این حدیث طولانی و مفصل مورد اشاره سید نیز، داستان «صحیفه» وجود داشته باشد.

همچنین در الجمل، تنها داستان [همان] جوان «مسلم» نامی آمده که پیش از آغاز نبرد جمل، به ندای امیرالمؤمنین علیه السلام در حجت تمام کردن بر اهل جمل برای بار دوم، پاسخ مثبت داد. حضرت سه بار فرمود: «چه کسی این قرآن را از من می گیرد و بر آنان عرضه می دارد و به آن فرامی خواند؟ و باید بدانند که کشته خواهد شد ولی من در پیشگاه خداوند برای او ضامن بهشت خواهم بود». در هر سه بار جز مسلم، هیچ کس برنخواست. وی اصحاب جمل را به قرآن و اطاعت از امام علی علیه السلام دعوت کرد ولی آنان ناجوانمردانه پاسخش را دادند و اولین شهید جمل گشت (مفید، ۴۱۳ق، ص ۳۴۰-۳۳۹).

۴-۴. کلام هشام و ابی بن کعب صحابی

به گزارش شیخ مفید (۴۱۳ق) در الفصول، از هشام بن حکم درباره روایت اهل تسنن پرسیدند که وقتی عمر وفات کرد و او را خوابانده و رویش را پوشانده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شد و فرمود: دوست می دارم خدای متعال را به صحیفه این پوشیده ملاقات کنم (لَوَدِدْتُ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِصَحِيفَةِ هَذَا الْمُسَجِّي) [با عبارت افزوده ای که پیشتر نقل کردیم (ابن حنبل، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۸۶۹؛ ابن حجر، ۱۴۲۵ق، ص ۱۲۳)] و طبق حدیث دیگر آنان فرمود: امیدوارم ... (إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِصَحِيفَةِ هَذَا الْمُسَجِّي).

هشام گفت: این حدیث، ثابت و سندش معروف نیست؛ بلکه از سوی قصه خوانان و در راهنشسته و حکایت کنندگان درآمده است. اگر آن ثابت باشد، معنایش روشن («معروف») است؛ چراکه عمر با ابوبکر، مغیره، سالم مولای ابوحدیفه و ابوعبیده زمینه سازی کرده بود که میان خود صحیفه ای بنویسند و در آن اجتماع کنند بر اینکه هرگاه پیامبر وفات کند، به هیچ یک از اهل بیت او میراث ندهند و پس از پیامبر علیه السلام مقام ولایت آن حضرت را نسبت به ایشان نپذیرند.

پس صحیفه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام دوست می داشت و امیدوار بود خدای متعال را با آن ملاقات کند، این صحیفه بود؛ تا اینکه به آن و مضمونش بر او حجت بیاورد.

دلیل بر آن، این است که اهل سنت از اُبی بن کعب روایت کرده‌اند که وی پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، در مسجد پیامبر ﷺ به آوازی که اهل مسجد آن را شنیدند، می‌گفت: آگاه باشید اهل عقده (قرارداد، عهدنامه) هلاک شدند. به خدا سوگند، بر ایشان تأسف نمی‌خورم بلکه بر جمعی که به پیروی از ایشان گمراه می‌شوند، تأسف می‌خورم. کسی به او گفت: ای مصاحب پیامبر خدا! این اهل عقده کیستند و پیمان‌نامه آنان چه چیز است (و ما عقدتہم)؟ گفت: قومی میان خود پیمان بستند که وقتی پیامبر ﷺ وفات یابد، به هیچ‌یک از اهل بیت او میراث ندهند و مقام ولایت آن حضرت را برای هیچ‌کس از ایشان نپذیرند. به خدا سوگند، اگر من تا روز جمعه زنده باشم، به حتم امر ایشان (دروغ و گمراهی آن قوم را) برای مردم بیان خواهم کرد. راوی می‌گوید که او تا جمعه زنده نماند!! (مفید، ۴۱۳ق، ص ۹۰).

۴-۵. سخن پایانی در این باره

می‌توان گفت اگر گفته‌های واپسین اصحاب صحیفه نبود و نیز اگر نوشته یا صحیفه پیشینی ای بر تن ندادن به ولایت حضرت علیؑ، احادیث ساختگی در این باره و ثبت آنها در آن و امضای آن گروه در صحیفه هم نبود، قاعده «ادلّ الدلیل علی إمكان الشیء و قوعه» (بهترین دلیل بر امکان چیزی واقع شدن آن است)، عزم هرچند نانوشته گروه خاصی نافرمان در برابر تصمیم الهی پیامبر ﷺ در جانشین نمودن امیرالمؤمنین علیؑ را می‌نمایاند چراکه جای پای و نام‌ونشان شماری خاص و زورمدار در مقاطع گوناگون سیاسی تاریخ صدر اسلام در مقابله با خود پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان دیده می‌شود. همچنین از گفته خلیفه دوم در واپسین ساعات عمرش می‌توان به عهده‌ی پیشین پی‌برد؛ آنجا که گفت: اگر یکی از دو نفر سالم و ابوعبیده زنده بود، او را خلیفه قرار می‌دادم: «... لو أدرکنی أحد رجلین ثم جعلت هذا الأمر إلیه لوقت به، سالم مولی اُبی حذیفه و أبوعبیده بن الجراح» (ابن حنبل، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۳۶، ح ۱۳۰؛ نیز ر.ک: امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۵۷۲-۵۷۱، ح ۱۰، ص ۵۷۴، ح ۱۳ و ص ۵۷۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۸۵، پاورقی)؛ در منابع از اعلام جانشین کردن معاذ بن جبل و خالد بن ولید نیز در صورت زنده بودن هر یک از آن دو، گزارش شده است (ر.ک: ابن قتیبہ، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲؛ امینی، همان، ص ۵۷۴، ح ۱۳). طبق این گزارش‌ها، از دید او، همه این افراد، حتی «سالم» غیر قرشی، از موالی ایرانی و برده‌ی آزادشده زنی از انصار و دشمن سرسخت امیرالمؤمنین ﷺ (شوشتری، ۱۳۶۷ق، ص ۷۳ و ۷۵) هم، بر حضرت علیؑ، آن شخصیت والای دارای عصمت و یژه و علم لدّتی برتری داشت!

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر بر این است که با وجود اعتراف و اذعان مخالفان امیر مومنان ﷺ به فضائل

- ممتازانه ایشان، علل گوناگونی باعث پرهیز از تن و دل دادن به ولایت و امامت آن حضرت بود:
۱. زمینی و مادی انگاری مسئله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و تلقی حکومت ظاهری داشتن از آن و قبیله گرایی و ریاست طلبی، از علل انکار ولایت الهی و آسمانی امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده می شود.
 ۲. آشنایی با روحیه عدالت خواهانه برخاسته از دین حضرت علی علیه السلام و برابری مسلمانان عرب و غیرعرب و نومسلمان یا جز آن، خود دلیل پیش دستی دیگران بر خلافت «خودی ها» و دورکردن آن حضرت از دست یابی به آن بود.
 ۳. علل روانی و رذائل اخلاقی ای همچون حسادت، حرص و بخل، و کینه و عداوت، را می توان سبب مخالفت شماری از اصحاب و مردم با ولایت و امامت خدا خواسته امیر مومنان علیه السلام به شمار آورد.
 ۴. پابندی به پیمان نامه «صحیفه» و احادیث ساختگی مندرج در آن، «اصحاب صحیفه» را ملزم و مقید به نپذیری ولایت اهل بیت علیهم السلام از زمان پیامبر اسلام نموده و آنان را در تقابل همیشگی با وصی بلافصل ایشان قرار داده بود.

منابع

- * قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ** نهج البلاغه، (۱۴۱۴ق). گردآوری سید محمد شریف رضی، تحقیق صبحی صالح، قم: هجرت.
۱. ابن حجر هیتمی، احمد (۱۴۲۵ق). الصواعق المحرقة فی الرد اهل البدع و الزندقه، بیروت: المكتبة العصرية.
 ۲. ابن حنبل، احمد (۱۹۹۴م). مُسند الإمام احمد بن حنبل، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد (۱۳۷۹ق). مناقب آل ابی طالب (ج ۳)، قم: علامه.
 ۴. ابن طاووس، سید رضی الدین علی (۱۳۷۶). الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة (ج ۲)، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
 ۵. _____ (۱۴۱۶ق). التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، تحقیق مؤسسة صاحب الأمر، قم: مؤسسة صاحب الأمر.
 ۶. _____ (۱۴۲۰ق). طرف من الأبناء و المناقب، تحقیق قیس العطار، مشهد: تاسوعا.
 ۷. _____ (۱۴۱۳ق). الیقین باختصاص مولانا علی بإمرة المؤمنین، تحقیق اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، قم: دار الكتاب.
 ۸. ابن قتیبة الدینوری، عبدالله (۱۴۱۰ق). الإمامة و السیاسة (تاریخ الخلفاء)، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
 ۹. ابن مشهدی، محمد (۱۴۱۹ق). المزار الكبير، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
 ۱۰. استادی، کاظم (۱۴۰۰). اسرار آل محمد و سلیم بن قیس، با مقدمه محمد هادی یوسفی غروی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
 ۱۱. امینی، عبدالحسین (۱۴۱۶ق). الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب (ج ۱ و ۵)، قم: مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه.
 ۱۲. ثعلبی، احمد (۱۴۲۲ق). الكشف و البیان (تفسیر الثعلبی) (ج ۱۰)، تحقیق ابی محمد ابن عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۱۳. ثقفی، ابراهیم (۱۴۱۰ق). الغارات (ج ۱)، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی، قم: دار الكتاب الإسلامی.
 ۱۴. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۳). کلام جدید، چاپ سوم، قم: حوزه علمیه قم.

۱۵. خویی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰ق). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (ج ۱۰)، تحقیق ابراهیم میانجی، چاپ چهارم، تهران: مکتبه الإسلامیة.
۱۶. دیلمی، حسن (۱۴۱۲ق). إرشاد القلوب إلى الصواب (ج ۲)، قم: الشریف الرضی.
۱۷. رازی، محمد (مرتضی) (بی تا). نزهة الكرام و بُستانُ العوام (ج ۱)، تهران: کتابخانه مرکزی و ادبیات دانشگاه تهران.
۱۸. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). الكشف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل (ج ۴)، تصحیح مصطفی حسین احمد، چاپ سوم، بیروت: دار الكتاب العربی.
۱۹. سلیم بن قیس (۱۴۱۵ق). کتاب سلیم بن قیس (ج ۱ و ۲)، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، قم: الهادی.
۲۰. شوشتری، سید نورالله (۱۳۶۷ق). الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المهرقة، تحقیق سید جلال الدین حسینی، تهران: مطبة النهضة.
۲۱. طبرسی، احمد (۱۴۰۳ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج (ج ۱)، تحقیق سید محمدباقر موسوی خراسان، مشهد: نشر مرتضی.
۲۲. طبرسی، فضل (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ج ۳)، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی و سید فضل الله یزدی طباطبایی، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۳. طوسی، ابوجعفر محمد (۱۴۱۴ق). الأمالی، قم: دار الثقافة.
۲۴. علم الهدی کاشانی، محمد بن فیض (۱۳۸۸ق). معادن الحکمة فی مکاتیب الائمة، تهران: مکتبه الصدوق.
۲۵. کتاب مقدس، ترجمه قدیم.
۲۶. کشی، محمد بن عمر (۱۳۶۳). اختیار معرفة الرجال (رجال کشی) (ج ۱)، با تعلیقات میرداماد استرآبادی، تحقیق مهدی رجایی، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۲۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار (ج ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۷)، تحقیق جمعی از محققان، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (ج ۵)، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۹. محمودی، محمدباقر (۱۴۱۸ق). نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة (ج ۲)، تصحیح عزیز آل طالب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۰. مسعودی، علی (بی تا). التنبیه و الإشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهرة: دار الصاوی.

۳۱. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). الجمل و النصره لسيد الغترة في حرب البصرة، تحقيق على ميرشريفى، قم: كنگره شيخ مفيد.
۳۲. _____ (۱۴۱۳ق). الفصول المختارة، تحقيق على ميرشريفى، قم: كنگره شيخ مفيد.
۳۳. مُقاتل بن عطية (۱۴۲۳ق). أبهى المداد فى شرح مؤتمّر علماء بغداد (ج ۲)، شرح محمّد جميل حمّود عاملى، با مقدمه سيّد شهاب الدين مرعشى نجفى، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۴. واقدى، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق). المغازى، تحقيق مارسدن جونز، چاپ سوم، بيروت: مؤسسه الأعلمی.
۳۵. وزام، مسعود (۱۴۱۰ق). تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة وزام) (ج ۲)، قم: مكتبه فقيه.
۳۶. اليعقوبى، احمد (بى تا). تاريخ اليعقوبى، بيروت: دار صادر.
37. Madelung, Wilferd (1997). *The Succession to Mohammad: A Study of the early Caliphate*, London: Cambridge university press.

اينترنت

انتصارى، محمد حسين و يوسفى، مجتبى، «بررسى اشكالات وارده به كتاب سليم بن قيس هلالى»، ۱۳۸۹/۱۱/۵:

<https://pajoohe.parsiblog.com/Posts//27>.

a3.<http://mojeroya.blogfa.com/page/>